

آرامش دوستدار در گفتگویی با فصلنامه باران

بهمن امینی

[گفت‌وگویی زیر در فصلنامه باران شماره ۶-۷ بهار ۱۳۸۴ منتشر شده است]

بهمن امینی: از اولین مقاله‌ها که در «الفبا» تحت عنوان امتناع تفکر در فرهنگ دینی منتشر شدند تا حالا که می‌بینیم کتاب آن نیز بطور کامل منتشر شده، بیست سال گذشته است. چرا این زمان طولانی طی شد تا کتاب (امتناع تفکر در فرهنگ دینی) تدوین و منتشر شود؟

آرامش دوستدار: توضیحی که در وهله اول می‌توانم بدهم این است: ارجاع به پیشگفتار چاپ دوم کتاب ملاحظات فلسفی، نشان می‌دهد که وقتی من پس از تحصیل فلسفه در آلمان به ایران برگشتم و در دانشگاه تهران تدریس فلسفه را شروع کردم، مواجهه‌ای که با شاگردانم در آنجا صورت می‌گرفت کم‌کم من را متوجه مشکلات فکری آنها کرد. بخصوص از حیث خلط‌هایی که می‌کردند میان فلسفه و پنداشتهایی که از آنها به عنوان فلسفه یاد می‌کردند و انتظاراتی که بر اساس همین مناسبات از فلسفه داشتند. یکی از موارد و جنبه‌های این بود که بسیاری از بزرگان ما را، حتا بدون اینکه فیلسوف شمرده و به این نام پذیرفته شده باشند فیلسوف می‌خواندند. بویژه حافظ و مولوی را. اگرچه اولین بار نبود که به چنین پنداشتی برمی‌خوردم، اما این امر در مواجهه مستمر با دانشجویان به طوری جدی ذهنم را مشغول کرد. و چون من نسبت به موضوع کنجکاو بودم، کنجکاویم به این منتهی شد که بفهمم اصلاً تصور ما از فلسفه و درک فلسفی امور چیست. با این نوع دید که به آن اشاره کردم، پیش از اینکه به اروپا بروم آشنا بودم، اما آشنایی طبعاً و الزاماً آگاهی نیست. نخست هنگام تحصیل در آلمان متوجه شده بودم چه شکافی میان این دید و فلسفه وجود دارد. و حالا در مواجهه با دانشجویان نگرش آگاهانه‌تری نسبت به موضوع پیدا کردم. یک سلسله خاطرات از طریق گفت و گو با دانشجویان در ذهن من از نو زنده شدند. یعنی این بیداری در من ایجاد گشت که ما نه تنها اساساً نمی‌دانیم فلسفه چیست بلکه به سختی می‌توانیم راهی پیدا کنیم برای رسیدن به تفکر فلسفی. همین امر باعث شد که در سال ۱۳۵۴ کتابی بنویسم با عنوان ملاحظات فلسفی در دین، در علم و در تفکر فلسفی. قرار بود بخش تفکر فلسفی جداگانه نوشته و منتشر شود، که هرگز نوشته نشد. در کتاب نامبرده در وهله من سعی کردم این دو نوع نگرش، یعنی بینش دینی و دید علمی را از هم متمایز کنم. این کتاب پنج سال بعد از نگارشش چاپ و منتشر شد. کتاب قرار بود در سال ۱۳۵۶ در مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها به چاپ رسد. آن زمان من با استفاده از (فرصت مطالعاتی) به آلمان رفتم. سال بعد

انقلاب روی داد. وقتی برگشتم شش ماه از انقلاب گذشته بود. و هنوز کتاب چاپ نشده بود. کتاب را پس از مروری دادم به انتشارات «آگاه» و در آنجا در سال ۱۳۵۹ منتشر شد. این کتاب در عین حال مبنایی بود برای برخورد من با تصورات دانشگاهی ما از فلسفه و پیدا کردن مشابهت فکر دانشگاهی ما با فکر عمومی در فرهنگ ما. بعد از بستن دانشگاهها که برگشتم به آلمان، تصمیم گرفتم طرحی بنویسم و منتشر کنم در این باره که چرا من ادعا می‌کنم ما فیلسوف نداشته‌ایم. این کار را در مجله «الفبا» در پنج شماره از سال ۱۳۶۱ تا سال ۱۳۶۳ در زمان حیات غلامحسین ساعدی کار کردم و این شد در وهله اول گرده اصلی کار من که با همان عنوان اخیرا به چاپ رسیده است. اما اینکه چرا بیست سال طول کشید تا کتاب امتناع تفکر در فرهنگ دینی منتشر شد. به این دلیل که در این سالها من روی مقالات و کتابهای دیگری هم کار می‌کردم. از سوی دیگر این کار برای من یک آزمون بسیار دشوار بود. مرا وادار می‌کرد پاسخی برای این پرسش، که چرا من می‌گویم ما هیچگاه فیلسوف به معنای یونانی و اروپایی آن نداشته‌ایم، پیدا کنم. یافتن این پاسخ مستلزم توجه به بسیاری از رگه‌های مهم فرهنگ ما بود. در نتیجه برای بارور کردن طرحی که در پنج شماره مجله (الفبا) نوشته بودم به زمانی چنان دراز، که شما به آن اشاره کردید، احتیاج داشتم.

- چرا بخش سوم کتاب ملاحظات فلسفی منتشر نشد. فکر نمی‌کنید پیش از انتشار کتابی چون (امتناع تفکر در فرهنگ دینی) لازم بود خواننده شما بداند منظور شما از تفکر فلسفی چه هست تا بتواند به جوهره کتاب جدید شما نزدیک بشود؟

- چنین چیزی غیر ممکن بود. زمانی که ملاحظات فلسفی را می‌نوشتم هنوز این مسئله در بعدهایش به این صورت که در کتاب امتناع تفکر در فرهنگ دینی باز نموده‌ام برای خودم شناخته نشده بود. وقتی من می‌خواستم نشان دهم که ما اساسا فکر فلسفی نداشته‌ایم، با این مسئله نیز روبرو شدم که چگونه می‌توانم در جایی که مدعی هستم که اندیشیدن فلسفی وجود نداشته است، بدون هیچ زمینه‌ای این را منتقل کنم که فلسفه چه هست. به طور کلی باورم نمی‌شود که آدم بدون داشتن یک پیش‌زمینه قادر باشد چیزی را که هرگز نمی‌شناسد - در اینجا منظورم فلسفه است - بفهمد. پیش از این من باید نشان می‌دادم که چرا چنین حرفی می‌زنم که ما اندیشیدن فلسفی نداشتیم. چون اندیشیدن فلسفی را نشناختن و مدعی داشتن آن بودن برای من واقعا یعنی نیندیشیدن به معنای جدی کلمه. به همین سبب کوششم بر این بود که ابتدا مدلل سازم چرا و چگونه است که ما تفکر فلسفی نداشتیم و این را در نمونه‌هایی از نظر فرهنگی مهم‌شان بدهم و بعد به این پردازم که آنچه نداشتیم چیست.

- آیا حالا قصد دارید آن بخش سوم را بنویسید یا می‌خواهید بررسی موضوعات کتاب اخیر را ادامه دهید؟

- هیچکدام. شاید لازم باشد که خود من کمی از این کتاب - منظورم امتناع تفکر در فرهنگ دینی است - فاصله بگیرم. اما خواننده این کتاب نیز زمان می‌خواهد تا بتواند آنچه را که نویسنده مدعی است، و ادعایش فکر می‌کنم ادعای بزرگی باشد و گاهی وقتها، همانطور که نگرشهای دیگر او نیز در نوشته‌های پیشین نیز به خواننده شوک وارد کرده‌اند، دریابد و بسنجد. به موازات کوشش در فهمیدن کتاب و فهمیدن بغرنج‌های مطرح شده در آن، باید کسانی که کتاب را می‌خوانند و یا درباره آن می‌نویسند، با حوصله به مسائل اصلی که در آن بررسی شده‌اند پردازند، بی آنکه بخواهند مخفیانه از کنار بغرنجی که کتاب مطرح کرده بگذرند یا عمداً آن را نفی کنند، تا من بهتر بتوانم گونه تاثیر کتاب را بشناسم و آن شناخت را در نوشتن کتابی بعدی در باره فلسفه در مد نظر داشته باشم. بویژه اینکه سیستم و شبکه کلی این کتاب طوری است که نمی‌شود آن را صرفاً خواند، و پیش رفت.

اما در مورد بخش سوم ملاحظات فلسفی نمی‌شود طرحی را که من بیست و هشت سال پیش در نظر داشته‌ام امروز از سر گرفت، بویژه که آنچه من از آن پس نوشته‌ام نمی‌تواند در نگرش کنونی من بی‌تاثیر بوده باشد. مشکل دیگر این است که امروز گفتن اینکه فلسفه چیست بسیار دشوارتر از سه دهه پیش است. از جمله به سبب پیشامدن مسئله نقش زبان در فکر. از جمله که دیگر هیچ فکری در هیچ زمینه‌ای و رشته‌ای نیست که بتواند خود را از پرداختن به مسائل زبانی بی‌نیاز بداند. من دارم فکر می‌کنم با وجود آنچه بدان اشاره کردم، چگونه زمینه این را بچینم که بگویم فکر فلسفی چیست. در صورتیکه این کار برای یک نویسنده اروپایی ساده است و لزومی ندارد اینقدر او را گرفتار نماید.

- در گفت و گویی اشاره کردید که جوهر اصلی تفکر شما در (امتناع تفکر در فرهنگ دینی) بیان شده است. در صورتیکه پیش از این کتاب (ملاحظات فلسفی) و (درخشش‌های تیره) از شما منتشر شده است. چه ویژگی خاصی در این کتاب یعنی در (امتناع تفکر در فرهنگ دینی) هست؟

- امتناع تفکر در فرهنگ دینی بر دو کتاب پیشین من از نظر کلیت تز، توضیح و استدلال و نیز آوردن گواه‌های برجسته شمول دارد. اما نه به این معنا که آدم را از خواندن دو کتاب قبلی بی‌نیاز می‌کند. به هیچ‌رو. لیکن به طور اخص فکر می‌کنم که اگر آدم کتاب ملاحظات فلسفی و درخشش‌های تیره را بخواند، بویژه در کتاب اول تازه رگه‌ها و مفاهیمی پیدا می‌کند که آنها را جز به اختصار در امتناع تفکر در

فرهنگ دینی نمی‌تواند بیابد. به پدیده‌ها و نکاتی که خواننده برای نخستین بار در آن کتاب می‌بیند و می‌آموزد، در امتناع تفکر در فرهنگ دینی دیگر بازنگشته‌ام، مگر در حد اشاره.

- آیا آن دو کتاب را می‌توان مدخلی بر این کتاب سوم دانست؟

- هر دو کتاب می‌توانند به فهمیدن کتاب سوم کمک کنند. در ملاحظات فلسفی من بیشتر به توضیح این امر پرداخته‌ام که اساسا دین چه می‌تواند باشد. و از آن پس این سابقه ذهنی را در واقع ایجاد شده گرفتم و در نوشتن کتاب کنونی بر آن متکی بوده‌ام. در عین حال کتاب درخشش‌های تیره نیز کمک می‌کند به تکمیل این زمینه. شمول داشتن امتناع تفکر در فرهنگ دینی خواننده را بی‌نیاز نمی‌کند از خواندن آن دو کتاب پیشین. خواندن دو کتاب نخست کمک می‌کند تا خواننده مستقیم‌تر مواجه شود با مسائلی که به صورتهای بعدی‌شان در دوره کنونی ما بر می‌خورد. می‌توانم بگویم درخشش‌های تیره کاربردی است در دوره‌ای از فرهنگ ما برای تز کلی امتناع تفکر در فرهنگ دینی. شاید خواننده بتواند ببیند که برخی از مبانی کتاب کنونی به صورت گرده در آن دو کتاب هم آمده است.

شمول امتناع تفکر در فرهنگ دینی به این سبب است که می‌کوشد تزی را به شکلی همه‌جانبه توضیح و مستدل کند. اسمش را تئوری نمی‌گذارم چون تئوری واژه گنده‌ای است به نظر من، یا سنگی بزرگتر از آن که من بتوانم با این کتاب بردارم. هر چند که ما عادت داریم به راحتی برای هر توضیح یا توجیه موجه یا ناموجهی از آن استفاده کنیم. اما من به خودم اجازه سواستفاده یا استفاده نابجا از مفهوم تئوری را نمی‌دهم. بنابراین اسم این کار را می‌گذارم مدلل کردن یک فکر پایه‌ای که در نتیجه به سبب شالوده‌یی بودنش می‌تواند نشان بدهد نکاتی را که در درخشش‌های تیره شاید در هاله‌ای از ابهام آمده‌اند. به همین دلیل این تز در کتاب سوم در پر شمول‌ترین صورتش با نشان دادن وجوه کاملا مشخص و برجسته در فرهنگ اسلامی ما مستدل و مدلل شده است.

- زمانی که بخش‌هایی از (امتناع تفکر در فرهنگ دینی) در (الفبا) منتشر شد و بعد (درخشش‌های تیره) و مقالاتی از شما در خارج از کشور انتشار یافت، به نظر می‌رسد پاسخ خود را نگرفت و افرادی که اهل اندیشه بودند چندان به آن پرداختند. دلیل این امر را در چه می‌بینید؟

- کتاب عمدتاً با سکوت مستقیم و رسمی به اصطلاح (اهل تفکر) رو به رو شد. در عین حال تاثیر زیرزمینی‌اش را، عموماً بدون ذکر ماخذ همه‌جا می‌توان دید. دلیل سکوت در چند چیز خلاصه می‌شود. یکی اینکه تصور می‌کنم فهمیدن این کتاب که در فرهنگ ما سابقه نداشته، تاب و شکیبایی ذهنی

می‌خواهد. یعنی آدم باید گام به گام با بغرنجهایی که در این کتاب مطرح و توضیح می‌شوند پیش برود تا بتواند آنها را بفهمد. ما ایرانی‌ها آدمهایی آسانگیر و کم‌حوصله هستیم و دلمان می‌خواهد هر مطلبی را به سرعت برق درک کنیم. وقتی می‌گوییم در فرهنگ ما که به سبب دینی بودنش اندیشیدن جایگاهی نداشته، طبیعی است که فهمیدن اینگونه کتاب در چنین بعدی از فرهنگ و تاریخ نمی‌تواند آسان باشد. یک علتش همین است. یعنی فهمیدن این کتاب‌ها زمان بیشتر و مطالعه با حوصله و مکرر می‌خواهد نه اینکه از اول سعی کنیم جایی (بخه) نویسنده را بگیریم، کاری که ما ایرانی‌ها خیلی انجام می‌دهیم. بلکه صحبت این است که اول حوصله داشته باشیم تا کم‌کم بغرنجها و توضیح آنها را بفهمیم و بعد پردازیم به اینکه اگر چنین چیزی هست، پس تا حال ما در این فرهنگ چکاره بوده‌ایم؟ یا اگر نیست سعی کنیم بطلان تر کتاب را مدلل نماییم. این فرهنگ که پیشینه‌اش به زرتشت می‌رسد. چنین پیشینه‌ای تاثیر بسیاری در فرهنگ اسلامی ما داشته است، اما در تمام این هزار و دویست سال گذشته ما مطلقاً در پی این نبوده‌ایم که اندیشیدن بیاموزیم، در عوض همه سعی‌مان را کرده‌ایم که فکر نکنیم، بلکه بازگویم آنچه را پیشینیان ما نیندیشیده گفته‌اند. خیلی‌ها هستند که اصلاً نمی‌خواهند این را باور کنند که ممکن است چنین اتفاقی افتاده باشد، یعنی ما در سراسر تاریخمان، بر خلاف ادعایی که داریم نیندیشیده باشیم. چون این فرض بیدرنگ شامل حال خودشان می‌شود. این مقاومت حتا اگر به صیانت نفس هم تعبیر شود، مانع از این می‌گردد که آثار پیشینیان را با پرسش و تردید بخوانیم تا ببینیم نکند آنان که پشتوانه ما هستند نیندیشیده باشند. شاید به همین دلیل به نوشته‌های من توجه کافی نشده. نکته دیگر اینکه نوشته‌های من چون در خارج از کشور منتشر شده‌اند و در داخل کشور امکان نشر نیافته‌اند طبیعتاً بخشی از مخاطبین خود را به دست نمی‌آورند، از دسترس بسیاری از ایرانیان دور می‌مانند و نمی‌توانند همه‌جا گیر شوند. تعصبی هم که ما روی گذشته داریم مهم است. ما فکر می‌کنیم حافظ اگر شعری گفته، الزاماً حرف مهمی زده، آن را اندیشیده. در صورتی که به زعم من، چنانکه در پیشگفتار امتناع تفکر در فرهنگ دینی نشان داده‌ام، نمی‌توانسته اندیشیده باشد. از سوی دیگر وقتی با ادعایی که من کوشیده‌ام مستدل سازم، حافظ که (سرور) فکری ماست نیندیشیده باشد، خواننده به درستی به این نتیجه می‌رسد، یا باید برسد، که پس وای به حال ما. این تصور باعث می‌شود ما چنین کتاب‌هایی را پس بزنیم. با وجود این، چنانکه اشاره کردم، باید بگویم که من تاثیر نوشته‌هایم را همه‌جا می‌بینم.

- اشاره کردید به حافظ. برای ما سخت است که کسی باورهایمان را زیر سؤال ببرد و به نقد کشد. گاه می‌بینیم که شما را به نوعی ایران ستیزی متهم می‌کنند. نسبت به چنین قضاوتی چه نظری دارید؟

- در وهله اول باید بگویم که کار فلسفه نه ستیز بلکه رویارو اندیشیدن است. چون روال فکری من به سختی نقادانه است و این روال هستی فرهنگی ما را به قول شما، زیر پرسش می‌برد، در نتیجه موجب سوء تفاهم‌هایی هم می‌شود. به من نه تنها ایران ستیز بلکه دین ستیز و حتا (دین ساز) هم گفته‌اند. هر سه در واقع اسناد بستن است و یاوه و مهمل. اشکالی که من در دین می‌بینم این است که دین بجای آنکه جنبه‌ای از فرهنگ باشد و بماند، حاکم آن گردد، کاری که در سراسر تاریخ ما کرده است. جز این، ستیز یک واکنش ناسنجیده و صرفاً احساسی نسبت به مسائل است. قصد من این بوده که نشان دهم که در سراسر فرهنگ اسلامی ما غیرممکن بوده که اصلاً کسی - به جز دو استثنای بی‌تاثیر - توانسته باشد، بیندیشد. اندیشیدن برای من منحصرأ از پرسیدن ذهن ناوابسته می‌تواند برآید. در مورد ایران هم تاکید کرده‌ام و مستدل ساخته‌ام که ما اگر چیزی بوده‌ایم و داشتیم در زمان ایران کهن بوده. از سوی دیگر به عللی که در امتناع تفکر در فرهنگ دینی به دست داده‌ام، من مغایرتی می‌بینم که کسی هم ایرانی باشد و هم مسلمان. موکدا بگویم که مسلمان برای من، با این گذشته فرهنگی، به هیچ‌رو فقط کسی نیست که اسلام دینش باشد، بلکه مسلمان، به سبب سابقه دیرپای فرهنگی - تاریخی اسلام، برای من هر کسی است که در این فرهنگ زیسته و پرورده، اعم از یهودی، مسیحی، زرتشتی و بهایی. در این ارتباط در کتاب امتناع تفکر در فرهنگ دینی به تفصیل به این امر پرداخته‌ام که جداً باید پرسید: چگونه کسی چون فردوسی، پایه‌گذار زبان فارسی ما، به نوعی که زبان فارسی بدون او، او که در تمام عمرش درباره ایران باستان نوشته و اندیشیده، اصلاً می‌توانسته مسلمان بوده باشد؟ آنچه باید تاکید کنم اهمیت ایران کهن است که اوجش در دوره هخامنشیان نخستین بوده. اهمیت ایران در اروپا نیز به واسطه اسلام نیست، به ایران کهن بر می‌گردد. چنانکه این را نیز در کتاب نامبرده تحلیل کرده‌ام، اهمیت ایرانیان کهن در این بوده و هست که اولین مؤسس دولت و سیاست کشوری و اجتماعی در زمان باستان بوده‌اند. و این بویژه در زمان پایه گذاری دولت توسط کوروش و داریوش صورت گرفته. یک جنبه خیلی مهم آن دوره در نوعی بردباری و مدارای دینی است که برای کوروش و داریوش الزاماً مشکل خارجی بزرگی نداشته، چون بالقوه و جزو نگرش و دید زمانه‌شان نسبت به زندگی جوامع بوده است. اما شگفت‌آور این است که این دو پادشاه به اهمیت این دید و نگرش پی می‌برند و آن را بصورت سیاست یک دولت بزرگ متحقق می‌سازند. برای شناخت این امر که شکل بالقوه این نگرش از چه ناشی می‌گردد، باید به ملاحظات فلسفی، رجوع کرد، و برای شناختن این امر که چگونه کوروش و داریوش این نگرش بالقوه را به فعل در می‌آورند، به امتناع تفکر در فرهنگ دینی. در دوره اسلامی به کل این ویژگی را از دست می‌دهیم که هیچ، شیوه‌ای ضد آن پیش می‌گیریم. اهمیت دیگر ایران کهن به ایجاد دولت مرکزی در کانون سرزمینهایی بوده در منطقه وسیعی از شرق تا

تاجیکستان، از غرب تا انتهای لودیه (ترکیه کنونی) و بخشی از یونان و در جنوب تا شمال عربستان. حتا تصور ایجاد دولتی در چنین فضایی که شامل اقوام گوناگون می‌شود بسیار دشوار است. سیاست چنین دولتی، به هر سان در زمان کوروش و داریوش، این بوده که هر کدام از این اقوام در داخل خودشان استقلال و آزادی خود را داشته باشند. ما از کنار این امر بی‌نظیر بسیار ساده می‌گذریم در صورتی که مهمترین کاری است که ایرانیان در تاریخ جهان توانسته‌اند انجام بدهند

اما در حاشیه پرسش شما از اینکه بخش سوم ملاحظات فلسفی نوشته خواهد شد، یا بررسی امتنع بودن تفکر در فرهنگ ایرانی - اسلامی مان را دنبال خواهم کرد، می‌توانم بگویم که در نظر دارم در آینده به تحلیل و توضیح این موضوع پردازم که جامعه ارثی ما با سرازیر کرده پاره‌هایی از جریانهای فرهنگی غرب به درون خودش با چه مشکلاتی رو به رو می‌شود و شده است بی‌آنکه بدان آگاه باشد، و بعنوان آلترناتیو نشان دهم که ما با استفاده درست از فرهنگ غربی چه کار در خور و مناسبی برای فرهنگ خودمان می‌توانیم بکنیم، گرچه این کار آخری به مراتب از آن کار اولی دشوارتر و از قبلش شهرتی هم نمی‌توان کسب کرد. طبیعتا مشکلاتی که مورد نظر من هستند، نمی‌توانند از آن گونه باشند که اذهان عقب افتاده و ضد غربی آژیر خطرشان را از وحشت از دست دادن پایگاههای امنی که از نادانیهای پرورده و فطری شده در فرهنگ دینخوی ما برای خود ساخته‌اند دائما می‌کشند.